



بلوچستان و ایران!

امروز در استان سیستان و بلوچستان گروهی از سرداران سپاه پاسداران و سران محلی در یک عملیات انتحاری به قتل رسیدند. دولت احمدی نژاد تاکنون به صورت رسمی شمار کشته شدگان را ۴۲ تن گزارش کرده! ولی از آنجا که در چنین حوادثی مسائل مختلف نظامی، امنیتی و قومی نیز مطرح می شود، مسلماً برای در دست داشتن آمار صحیح از اسامی و مصادر مقتولین می باید چند روزی دندان روی جگر گذاشت. ویژگی بسیار چشم گیر انفجار امروز نه تعداد کشته شدگان است و نه مصادر آنان. این انفجار در واقع «پیش انفجاری» است که می باید سیاست خارجی و داخلی حکومت جمکران را از پایه و اساس دیگرگون کند، و مطلب امروز را به همین بحث اختصاص می دهیم.



که رستم
یلی بود
در
سیستان!

نخست نگاهی به مسائل منطقه بلوچستان می‌اندازیم. حکومت اسلامی که خمیرمایه آن را همان دستگاه کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ و ارتش سابقاً شاهنشاهی و فعلاً «جمهوری اسلامی» تشکیل می‌دهد از روز نخست در ارتباط با قومیت‌ها شمشیر خود را از رو بست! برخلاف تمام توجیهات دینی و مذهبی و خزعلات ملایان و اوباش انقلابی، این سیاستی بود که طی دوران «جنگ سرد» و پس از کودتای میرپنج همواره از طرف انگلستان و سپس از سوی ایالات متحد در ایران مورد تشویق قرار می‌گرفت و هیچ ارتباطی با موجودیت حکومت جمکران و به اصطلاح «انقلاب اسلامی» نداشته و ندارد. در بررسی دلائل واقعی این سیاست استعماری نمی‌باید راه درازی پیمود. می‌دانیم که اتحاد جماهیر شوروی سابق، حداقل در ظاهر امر حکومت را بر اساس شوراهای «انتخابی» در مناطق مختلف با قومیت‌های متفاوت پی‌ریزی کرده بود. از اینرو در کشور ایران بوق‌های استعمار هر گونه حمایتی از «قومیت‌ها»، فرهنگ و زبان اینان، و حتی منافع مالی، صنعتی و اقتصادی‌شان را به معنای دفاع از سیاست‌های اتحاد شوروی تفسیر می‌کردند!

این سیاست ضدایرانی و استعماری که با دقت و وسواس بسیار از طریق اوباش دست‌نشانده استعمار طی ۸ دهه در ایران دنبال شده نهایت امر کار را به جایی کشانده که امروز شاهدیم. حتی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، دولت جمکران بجای پایه‌ریزی آغازی نوین در ارتباط با قومیت‌ها، بده بستان‌هایی از نوع دیگر با محافل استعماری برقرار کرد. و این روابط که در رأس آن «شیعی پروری» اجباری و سرکوب محلی توسط سپاه پاسداران و ارتش خودفروخته حکومت اسلامی قرار گرفته، مسائل بسیار پیچیده‌ای در مناطق مختلف کشور به همراه آورد. بحث در مورد پیامدهای این سیاست کار را به درازا خواهد کشاند، با این وجود در همین مرحله صریحاً عنوان کنیم که تحولات منطقه‌ای، خصوصاً در مرزهای کشور دیگر جایی برای حمایت «محفلک‌های» داخلی از سیاست‌های ۸۰ ساله انگلستان در ایران باقی نخواهد گذاشت. آنان که دست در دست لندن سرکوب قومیت‌های ایرانی را در رأس سیاست‌های داخلی قرار داده‌اند یا از خواب خرگوشی بیدار می‌شوند یا زیر آواری که پیامد

فروریختن کاخ استعماری ۸۰ ساله است جان خواهند باخت؛ راه دیگری متصور نیست.

از طرف دیگر منطقه بلوچستان از ویژگی بسیار پیچیده‌ای برخوردار است. نخست اینکه طی تاریخ ایران، پس از دوران باستان، این منطقه هیچگاه قسمتی از خاک ایران به شمار نمی‌رفته. حتی در دوران «پرشکوه» شاه‌عباس و نادرشاه نیز این منطقه تحت نظارت شبه‌قاره هند و خوانین محلی بلوچ اداره می‌شد. اگر اصفهان به قولی آنروزها نصف جهان بود، بلوچستان به نصف دیگر جهان تعلق داشت. ولی حکومت مرکزی ایران طی دوران آغامحمدخان قاجار بلوچستان را به یک منطقه ایرانی‌نشین تبدیل کرد. به دلائلی الحاق بلوچستان به ایران در آن روزها اگر حساسیت قدرت‌های استعماری را برانگیخت به اینان امکان عکس‌العمل نداد. در درجه نخست انگلستان که در «شبه قاره» به شدت فعال بود از نظر نظامی از استراتژی‌های خیره‌کننده آغامحمدخان وحشت فزاینده‌ای داشت. انگلستان ترجیح داد بجای آنکه در تضاد با آغامحمدخان، لشکر پیوسته فاتح و بسیار خونریز وی را به جان کابل و شاه شجاع افغانی، دست‌نشانده انگلستان که در برابر نفوذ روسیه مهره سرنوشت‌سازی بود بیاندازد، بلوچستان را به تهران واگذار کند. از طرف دیگر سیاست روسیه نیز در آن دوران از منطقه بلوچستان بسیار دور بود و ارتباطی با فتوحات گسترده آغامحمدخان در این منطقه نمی‌توانست برقرار کند، خصوصاً اینکه در نبرد با لشکر آغامحمدخان، چه در منطقه قفقاز و چه در آسیای مرکزی مسکو همیشه

بازنده اصلی بود! این بود شمه‌ای از دلائل «الحاق» درازمدت بلوچستان به خاک ایران، الحاقی که اینک نزدیک به ۲۰۰ سال از آن می‌گذرد.

با این وجود مسئله بلوچستان در دوران قاجارها تغییر ماهیت داد. پس از تضعیف چشم‌گیر سیادت دولت در اواسط دوران فتحعلی‌شاه، بلوچستان به صورت غیررسمی توسط حاکمان دست‌نشانده انگلستان، و حتی فرماندار انگلیسی در «هندانگلیس» اداره می‌شد. انگلستان دلیلی نمی‌دید که رسماً خود و سیاست‌هایش را در اداره امور بلوچستان ایران دخیل کرده برای لندن تعهدات دیپلماتیک ایجاد کند. طی سالیان دراز، از اواسط دوران سلطنت فتحعلی‌شاه تا پایان جنگ دوم جهانی، روابط فوق‌همچنان برقرار بود! پس از استقلال هند، ساختار استعماری انگلستان در جنوب آسیا از هم فرومی‌پاشد، و اینجاست که با تجزیه هند و ایجاد کشور مسلمان‌نشین پاکستان، لندن دست به بازسازی استراتژی‌های استعماری خود زده، و بار دیگر در این راستا بلوچستان موضع خود را در محور سیاست‌های منطقه‌ای انگلستان محفوظ نگاه می‌دارد. قسمتی از بلوچستان به دست کشور خلق الساعه پاکستان می‌افتد و قسمت دیگر نصیب ایران می‌شود، جالب اینکه هر دو کشور توسط رژیم‌های دست‌نشانده لندن اداره می‌شدند!

آنچه در ادبیات اوباش حکومت جمکران «انقلاب اسلامی» خوانده می‌شود، به هیچ عنوان در صورتبندی بالا، حداقل تا آنجا که مربوط به سرنوشت بلوچستان خواهد شد تغییری ایجاد نمی‌کند. کاملاً برعکس، وابستگی محافل محلی در این منطقه به سیاست‌های استعماری، به دلیل آغاز جنگ «مقدس» سازمان سیا با ارتش سرخ در افغانستان شدت می‌گیرد. اینک منطقه بلوچستان در چارچوب منافع واشنگتن و لندن از اهمیت استراتژیک فوق‌العاده‌ای نیز برخوردار است. طی جنگ «مقدس» یانکی‌ها با ارتش سرخ، جریان نقدینگی عظیمی از خزانه کشورهای نفتخیز منطقه تحت نظارت سازمان سیا به درون افغانستان سرازیر گشت، و در مسیر این سیل نقدینگی بلوچستان به یکی از شاه‌رگ‌های ارتباطی سازمان سیا با آنچه «مجاهدین افغان» لقب گرفته، تبدیل می‌شود. ولی نقدینگی‌هایی که نتیجه جنگ‌های استعماری‌اند هیچگاه

برای ساکنان یک منطقه آرامش، آبادی و صلح و صفا به همراه نخواهند آورد، این نقدینگی‌ها توسط گروه‌های ماجراجو، جانی و سازمان‌یافته از قماش «طالبان» یا اوباش وزیرستان، هنگ‌های عرب، و حتی برخی ایرانی‌نمایان «ضدکمونیست» نهایت امر تبدیل به ثروت‌های مافیائی در خدمت قاچاق مواد مخدر، آدم‌ربائی، خرید و فروش تسلیحات و مواد منفجره، دزدی و باندبازی می‌شود.

در چنین شرایطی است که دولت «مستقل» جمکران بجای برنامه‌ریزی جهت خروج منطقه بلوچستان از بحران، دست در دست سیاست‌های استعماری سعی در گرم کردن دکان طالبان‌بازی، شیعی‌گری، قاچاق مواد مخدر و به قول زعمای قوم «کسب حلال» دارد. چند روز پیش از انتخابات مقتضح حکومت اسلامی، دولت احمدی‌نژاد در همگامی کامل با قوه قضائیه چند تن از وابستگان به گروه‌های مخالف حکومت را در زاهدان بدون هیچگونه محاکمه‌ای صرفاً جهت ایجاد رعب و وحشت اعدام کرد! در محکوم کردن سیاست اعدام در مقام یک سیاست «کشورداری» در همین وبلاگ نوشتیم و به صراحت عنوان کردیم که واکنش مردم را در برابر ستم قومی نمی‌توان با سرکوب و ایجاد وحشت از میان برداشت. مسلماً اوباشی که دست در دست استعمار، بلوچستان را به خون و آتش کشیده‌اند بخوبی از این مسئله آگاه‌اند، راه خروج این است که شرایط را به نحوی سازمان داد که گروه‌های محلی همکاری با دولت مرکزی را در مسیر منافع واقعی منطقه تحلیل کنند؛ سیاستی که به صراحت از عهده یک دولت دست‌نشانده و عروسکی برخواهد آمد. در واقع آنچه امروز در بلوچستان پیش آمد یک بار دیگر صورتبندی کلی را در مورد این

حکومت بی‌اراده به اثبات رساند: جمکران یک مجموعه دست‌نشانده است و در عمل قادر به حکومت بر کشور ایران در چارچوب منافع ملی نیست.

ولی انفجار یک بمب، آنهم در شرایطی که ظاهراً شمار قابل توجهی از اوباش «صاحب‌منصب» جمکران را به دیار عدم فرستاده نمی‌تواند صرفاً در چارچوب یک مسئله قومی و استانی مورد حل و فصل قرار گیرد. می‌دانیم که جمکرانی‌ها می‌باید فردا، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۹ در مورد مسئله «فعالیت‌های هسته‌ای» در برابر گروه «۵+۱» جوابگو باشند. و در همین راستا نیز شاهد بودیم که سیاست‌های استراتژیک قدرت‌های منطقه‌ای طی چند روز گذشته فعال شده. در همین راستا وزیر امور خارجه روسیه، سرگئی لاوروف به صراحت از ایران درخواست کرد که با اسرائیل در مورد مناقشات میان دو «حکومت» - این مناقشات ساخته و پرداخته دستگاه استعمار است و هیچ ارتباطی با ملت‌های ایران و اسرائیل ندارد - وارد گفتگو شود. طی چند روزی که از اظهار نظر مستقیم لاوروف در مورد اسرائیل و ایران گذشت شاهد بودیم که اوباش حکومت جمکران در مناصب مختلف و مراسم متفاوت هر کدام با شدت و حرارت به صورت تلویحی و غیرمستقیم از این «پیشنهاد» ابراز «انزجار» کردند!

در همینجا شاید بهتر است اضافه کنیم که سیاست پیروی کورکورانه جمکران از اهداف منطقه‌ای واشنگتن که پس از کودتای مفتضحانه ۲۲ بهمن ۵۷ به خط سیاسی حاکم بر ایران تبدیل شده در شرایط فعلی به شدت تزلزل یافته. عربده‌کشی‌های اوباش جمکران در مقاطعی از این قبیل می‌تواند برای حکومت بسیار گران‌تر از آنچه اربابان‌اش در واشنگتن تخمین زده‌اند تمام شود. حکومت اسلامی بر دو شاخه «مقدس» و استعماری موجودیت نفرت‌انگیز خود را مستقر کرده: مبارزه فرضی با اسرائیل و آمریکا، و فرار از مذاکرات مستقیم با آمریکا در مورد مسئله هسته‌ای. البته

این دو «شاخه» در واقع به یک شاخه واحد منتهی می‌شوند: سیاست‌های استعماری در منطقه خاورمیانه.

ظاهراً مقامات جمکران می‌پندارند که هنوز می‌توانند بدون هیچگونه هزینه سیاسی، نظامی و استراتژیک، صرفاً با زدن چوب حراج به مایملک ملت ایران، و وانمود کردن اینکه مشغول سرکوب میرحسین موسوی و «جنبش سبز» هستند، و از طریق فروش مستقیم و یا غیرمستقیم نفت خام به شرکت‌های آمریکائی، از رودروئی با سیاست‌های بزرگ منطقه‌ای بگریزند. حداقل می‌باید قبول کرد که طرف‌های حکومت اسلامی در پایتخت‌های کشورهای قدرتمند غربی توانسته‌اند این صورتبندی جادویی را به عنوان معجزه «امام غایب» در جیب اینان بگذارند! به همین دلیل نیز شاهدیم صفار هرنندی از اوباش حکومت می‌خواهد تا در سالروز «تسخیر» سفارت سابق آمریکا به خیابان‌ها بیایند و فریاد «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» سر دهند! جالب این است که «جنبش سبز» نیز از خلق‌الله از همه‌جایی خبر درخواست کرده تا جهت «مبارزه با دیکتاتوری» در همین روز به تظاهرات بپیوندند!

ولی محسن رضائی نامزد «خوش‌اقبال» انتخابات اخیر کارش بالاتر از این حرف‌هاست! ایشان به خود اجازه داده در برابر پیشنهادات لاوروف، در سایت «تابناک» دادو فریاد نیز به راه انداخته، گردن‌کشی کند! می‌باید از جناب «سردار» پرسید سرکار که خیلی اهل مبارزه و گردن‌کشی هستید بهتر است بفرمائید با تکیه بر کدام اهرم‌ها امروز در برابر مسکو عربده می‌کشید! جنابعالی در انتخاباتی شرکت کردید که دوستان و برادران دینی‌تان به راه

انداخته بودند، و اینان برای فردی به نام محسن رضائی - نام واقعی‌تان هر چه هست اصلاً برای ما اهمیت ندارد - حتی در حد «گنجشک اشی‌مشی» هم رأی در آمار ساختگی‌شان منظور نکردند! حال باید دید کدام محفل داخلی و خارجی از جنابعالی حمایت کرده که به خود اجازه می‌دهید در مرزهای یک قدرت جهانی به سیاستی که رسماً از طرف مسکو اعلام شده در یک سایت نیمه‌رسمی «اعتراض» کنید؟! ولی از آنجا که گویا «نبرد با آمریکا» نوعی مرض واگیردار است، طی چند روز گذشته، افراد دیگری نیز بودند که از قماش شریعتمداری و ... در برابر آمریکا، البته در ظاهر امر دوباره شمشیرشان را از رو بستند! - به عبارت دیگر افرادی در این حاکمیت پیوسیده و مندرس هنوز می‌پندارند که اربابان‌شان در چارچوب حمایت‌های معمول از موضع‌گیری‌های «انقلابی‌شان» دفاع خواهند کرد! این یک برداشت احمقانه و غیرقابل درک است؛ اربابان شما پشت‌تان را خالی کرده‌اند.

خلاصه بگوئیم، تا آنجا که مربوط به موضع رسمی دولت در برابر مسائل منطقه‌ای می‌شود نه محسن رضائی حرفی برای گفتن خواهد داشت، نه شریعتمداری و صفارهرندی و «جنبش سبز» جائی برای خودنمایی و خودشیرینی. این سیاست‌ها با توسری به دولت احمدی‌نژاد و شخص علی خامنه‌ای «ابلاغ» می‌شود، اینان نیز سیاست‌های کذا را به مورد اجرا می‌گذارند. روند کار همان است که طی مذاکرات مختلف از ۴ سال پیش شاهد بودیم و مسلماً در ادامه کار دولت احمدی‌نژاد نیز این روند امتداد خواهد یافت. در چارچوب همین فضای احمقانه که نتیجه ندانم‌کاری‌های حکومت اسلامی است، انفجار یک بمب در میان گروهی «صاحب منصب» و قتل‌عام چند تن از سران سپاه اگر بتواند برای دولت مفلوک احمدی‌نژاد بهانه‌ای جدید جهت سرکوب قومی در بلوچستان فراهم آورد، به صراحت بگوئیم بهترین وسیله جهت ایجاد ارباب در میان همان اوباشی است که هنوز خود را با الزامات اجباری دولت احمدی‌نژاد در شرایط فعلی هماهنگ نکرده‌اند.

حکومت اسلامی از نخستین روزهای دستیابی به قدرت در عمل ثابت کرده که در راه هماهنگ کردن «دستگاه کودتا» با الزامات سیاست‌های بزرگ جهانی همیشه حاضر به قبول تصفیه‌های خونین خواهد بود. کشتارهایی که از دوست و

دشمن طی سه دهه، چه از طریق بمب‌گذاری و چه در مسیر ترور افراد توسط عمال حکومت اسلامی صورت گرفته جائی برای تردید در این صورت‌بندی باقی نمی‌گذارد. تأثیر این انفجار را در موضع‌گیری‌های آینده دولت و سخنان و خبرپرانی‌های نگون‌بخت حکومت استعماری، چه در قبال مسئله هسته‌ای و چه در ارتباط با سیاست استعماری «نبرد با اسرائیل» مسلماً شاهد خواهیم بود. حکومت اسلامی پای در مقطعی گذاشته که این «قضیه» دیگر سوخت و سوز ندارد، دیر یا زود دارد!

با این وجود مسئله بلوچستان و خصوصاً ارتباطاتی که این منطقه و ساکنان ستمدیده آن را مستقیماً به بحران‌های جهانی متصل کرده در این خلاصه نمی‌گنجد، امیدواریم که این موضوع را در آینده مورد بررسی وسیع‌تری قرار دهیم.